

کلام مرحوم طباطبایی

۱. مرحوم علامه طباطبایی درباره بحث وجوب متابعت از قطع ابتدا به این نکته اشاره می‌دهد که آدمی (و سایر حیوانات) وقتی می‌خواهند کاری را انجام دهند، اصلاً جز به آن فعل (یا ترک فعل) توجه ندارند (و مثلاً وقتی می‌خواهند آب بخورند، اصلاً توجه ندارند که در حال آشامیدن معلوم المائیه هستند و یا حتی بالاتر در حال انجام معلوم الشربیه هستند، بلکه اگر از آنها پرسند چه می‌کنید، می‌گویند در حال شرب ماء هستند).

ولی گاهی آن فعل خارجی از «معلوم بودن» خارج می‌شود و آدمی احتمال می‌دهد که شاید خطا کند (مثلاً احتمال می‌دهد شاید این کار او شرب نباشد و یا شاید آن شیء آب نباشد)؛ در این صورت است که آدمی در می‌یابد که «خارج و عالم عین» را شاید به دست نیاورده باشد و لذا با یک «صفت وجدانی» مواجه می‌شود که ظن و وهم و شک است (یعنی آدمی در می‌یابد که در حال آشامیدن مظنون المائیه است و یا در حال انجام مظنون الشربیه است).^۱

۲. ایشان سپس می‌فرماید: آدمی اگر بخواهد کاری را انجام دهد، باید آن را اراده کند و برای اینکه آن را اراده کند، باید نفس اذعان کند که آن کار باید انجام شود.

۳. حال وقتی آدمی یقین دارد که این کار آشامیدن آب است و نفس دستور می‌دهد که باید این کار انجام شود، در حقیقت آدمی به دو امر اعتباری دچار شده است (و با دو اعتبار سر و کار دارد) که نسبت به هر دو بی‌توجه است.

یک) اعتبار وجوب: یعنی اینکه نفس می‌گوید این کار باید انجام شود و آدمی تصور می‌کند این وجوب یک امر واقعی است در حالی که صرفاً یک اعتبار نفسانی است. [توجه شود که وجوب یک اعتبار است چرا که آنچه فی الواقع یک امر عینی است، «ضرورت بین علت و معلول» است و آدمی وقتی می‌خواهد یک کار حتماً انجام شود مطابق با آن ضرورت، یک وجوب را اعتبار می‌کند.]

دو) اعتبار عالم عین: یعنی اینکه نفس می‌گوید «این کار آشامیدن آب است» در حالیکه فی الواقع آدمی «علم دارد که این کار آشامیدن آب است» و چون علم دارد و یقین دارد، عالم علم را عالم عین اعتبار می‌کند.^۲

۴. توجه شود که مطابق فرمایش مرحوم طباطبایی آدمی در جایی که «علم به واقع دارد» باز هم اعتبار کرده است که «معلوم همان واقع است» ولی به این اعتبار توجه ندارد (علم به علم ندارد) و اگر نفس

۱. ن. ک: حاشیه الکفایه، ج ۱، ص ۱۷۷

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۸



آدمی انجام آن امر معلوم را واجب کرد، یک اعتبار دوم پدید می‌آید که همان «وجوب و لزوم تحقق آن عمل به وسیله نفس» است.

۵. مرحوم طباطبایی سپس نتیجه می‌گیرد:

«فظهر بذلك ان حجية العلم اعتبارية مجعولة و من هنا تبين فساد الوجوه التي ذكروها على كون القطع حجة بالذات غير قابلة للجعل إثباتا و نفيا.»^۱

ما می‌گوییم:

یک) توجه شود که مرحوم طباطبایی از اینکه «وجوب تبعیت از قطع به حکم الهی» قابل جعل است نتیجه می‌گیرد که «حجیت قطع» هم قابل جعل است.

برای فهم رابطه «حجیت قطع» و «وجوب تبعیت از قطع به احکام» لازم است توجه کنیم که بین این دو ملازمه برقرار است و هر جا یکی از این دو موجود باشد، دیگری هم موجود است چرا که اگر عقلاً «تبعیت از یک حکم واجب باشد»، حتماً آنچه آن حکم را ثابت کرده است، حجت (منجز و معذر) است و اگر عقلاً تبعیت از یک حکم واجب نباشد، آن حکم در حق آدمی حجت نشده است (و آنچه آن را ثابت کرده است حجت نیست).

و همینطور اگر چیزی حجت بود، تبعیت از آن واجب است و اگر حجت نبود، تبعیت از آن واجب نیست.

(دو) اما اصل فرمایش مرحوم طباطبایی، به نظر کامل نیست و قابل مناقشه است چرا که:

۱. ایشان حکم عقل به «وجوب تبعیت از قطع به احکام» را همراه با دو اعتبار برمی‌شمارد. و به همین جهت

می‌فرماید که عقل (و یا هر حاکم دیگری مثل شرع) می‌تواند از این دو اعتبار مانع شده و آنها (یا یکی

از آنها) را رد کند و در نتیجه «وجوب» زائل شود. و با همین استدلال نتیجه می‌گیرد که «حجیت قطع»

ذاتی آن نیست و جعل شده است (چرا که اعتبار شده است) و لذا قابل نفی است.

۲. عبارت مرحوم طباطبایی به گونه‌ای است که گویا «حجیت»، همین اعتبارهایی است که مطرح شده است.

در حالیکه حجیت یک حکم وضعی است و وجوب متابعت (اعتبار اول) یک حکم تکلیفی است و از

طرفی دیگر اعتبار دوم هم، ربطی به حجیت ندارد. چرا که اعتبار دوم (این همانی مقطوع و واقع) معنایی

غیر از حجیت دارد. به عبارت دیگر حجیت یک حکم است که عقلاً بر اعتبار دوم مترتب می‌شود و نه

آنکه عین اعتبار دوم باشد.

۳. این در حالی است که یکی از این دو اعتبار، «وجوب تبعیت از حکم شارع» است (که قاطع، مقطوع خود

را موضوع آن می‌داند) و این وجوب حتی اگر قابل جعل و نفی و اثبات باشد، ربطی به مجعول بودن قطع

۱. همان

ندارد به عبارت دیگر، اینکه «نفس آدمی برای انجام یک عمل باید ضرورت انجام آن را اعتبار کند» (یعنی اعتباری بودن) هیچ ربطی به اعتباری بودن یا غیر اعتباری بودن قطع ندارد.

و در مورد اعتبار دوم می‌گوییم:

اولاً: اعتبار دوم (اینکه مقطوع خود را همان واقع اعتبار می‌کنیم) اصلاً توسط نفس آدمی مورد توجه نیست (چنانکه خود ایشان به این مطلب تصریح دارد) و اگر هم آدمی به قطع خود توجه کند، این یک نگاه ثانوی است و مثل توجه استقلالی به آینه است که ضرری به مرآتیت و آلیت آن نمی‌زند.

۴. و ثانیاً اینکه عقل چنین اعتباری دارد، دلیل نمی‌شود که بگوییم پس عقل یا هر کس دیگر می‌تواند این اعتبار را زائل کند. به عبارت دیگر اگرچه عقل «مقطوع» را همان «واقع» اعتبار می‌کند ولی این «اعتبار کردن» یک امر دائمی و ضروری است که عقل آن را هیچ گاه ترک نمی‌کند.

۵. پس می‌توان گفت «این اعتبار دوم»، بالضرورة برای عقل موجود است. و از زمره ذاتیات عقل است که از آن انفکاک پیدا نمی‌کند (ذاتیات باب برهان که بالضرورة با شیء همراه هستند) و به عبارت دیگر، آنانکه حجیت را برای قطع ذاتی می‌دانند، چنین اعتباری را برای نفس ضروری می‌دانند (یعنی می‌گویند نفس آدمی بالضرورة چنین اعتباری را ایجاد می‌کند)

و اگر بخواهیم از این تنزل پیدا کنیم می‌توانیم بگوییم «این اعتبار دوم»، یک امر عقلایی است که عقلاً در روش و زندگی خود همیشه آن را اعمال می‌کنند و امکان نفی آن در محیط عقلایی وجود ندارد. پس درباره فرمایش مرحوم طباطبائی باید گفت: اعتبار اول (وجوب) ربطی به بحث ندارد و اعتبار دوم منشأ پیدایش حجیت است و همواره با نفس آدمی قرین است.

۶. این مطلب، همان است که از آن با تعبیر «عدم مجعولیت حجیت قطع» از آن یاد می‌شود و مرحوم آخوند آن را چنین توضیح می‌دهد:

«و لا يخفى أن ذلك [حجیت قطع] لا يكون بجعل جاعل لعدم جعل تألیفی حقيقة بين الشيء و لوازمه بل عرضاً بتبع جعله بسیطاً.

و بذلك انقذ امتناع المنع عن تأثيره أيضاً مع أنه يلزم منه اجتماع الضدين اعتقاداً مطلقاً و حقيقة في صورة الإصابة كما لا يخفى.»^۱



۱. کفایة الاصول، ص ۲۵۸